**سكولاريسم، دين، اخلاق**

سال دوم، شماره چهارم، پاييز، 1390، صفحه 49 - 72

Ma'rifat-i Ākhlaqī, Vol.2. No.4, Fall 2011

**محمد سربخشي****[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22)**

چكيده

**توجه به معناي دقيق سكولاريسم و اخلاق و در نتيجه، نسبتي كه سكولاريسم با عرصه‌هاي مختلف حيات بشري دارد، يكي از مسائل مهمي است كه در اين مقاله، بررسي شده است. اين توجه نشان مي‌دهد كه سكولاريسم تنها به معناي جدايي دين از سياست نبوده و هر حوزه‌اي كه با اختيار انسان در ارتباط باشد، محل نفوذ سكولاريسم خواهد بود. به اين ترتيب، اخلاق سكولار معناي عامي خواهد داشت كه حوزه سياست، اقتصاد، فرهنگ، هنر، تعليم و تربيت و غيره را دربر مي‌گيرد. مسئلة ديگري كه در اين مقاله، بررسي شده، نسبتي است كه بين اخلاق ديني و اخلاق سكولار برقرار است. براي نشان دادن اين نسبت، كوشش شده است كه ويژگي‌هاي هر يك از آنها شناسايي و تا حد مقدور توضيح داده شود.**

**كليدواژه‌ها: دين، اخلاق، سكولاريسم، سكولاريزاسيون، اخلاق سكولار، اخلاق ديني.**

**مقدمه**

حضور دين در زندگي بشر همواره وجود داشته و آدمي روزي را بدون آن سپري نكرده است. به قول برخي از جامعه‌شناسان هيچ جامعه شناخته شده‌اي وجود ندارد كه بدون دين باشد.[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) بررسي‌هاي مردم‌شناختي و باستاني نشان داده است كه اين موجود متفكر به صورت مداوم در پي سرمنشأ هستي بوده و تلاش كرده است با يافتن مصداقي كامل براي آن به عبادتش بپردازد. شكي نيست كه اين تلاش‌ها هميشه قرين موفقيت و درستي نبوده و بارها امور ديگري به اشتباه، موجود متعالي فرض گرديده و عبادت شده است، اما نفس اين اشتباهات، خود دليلي بر اين است كه انسان بدون اعتقاد به موجودي ماورائي نمي‌تواند زندگي خود را سامان دهد. دين تنها امر معنوي صرف نبوده و انسان‌ها در اغلب ساحت‌هاي زندگي خود از اين امر متأثر بوده و بلكه به عمد سعي كرده‌اند كه اساس زندگي خود را بر شالودة آن بنا كنند. اين گفته، صرف‌نظر از اعتقاد ديني خود ماست كه بر اساس آن معتقديم اولين انسان، خود يك پيامبر بوده و لاجرم اعتقادات ديني، اساس زندگي آدمي را از همان ابتدا رقم زده است.

تأثير دين در تنظيم روابط زندگي در جوامعي كه اديان الهي بر آنها حاكم بوده است، امري نيست كه مورد ترديد كسي باشد. البته در خصوص اديان غيرالهي، به ويژه آنها كه فاقد شريعت هستند بايد به گونة ديگري سخن گفت. اين تأثير در همه عرصه‌هاي زندگي مشهود بوده و به عبارتي، موضوعي وجود نداشته است كه بدون مراجعه به دين دربارة آن تصميمي گرفته شود، از اين‌رو، اشخاصي كه به گونه‌اي متولي امور ديني بوده، در همه جوامع دين‌دار، جايگاهي ويژه داشته و از احترام فوق‌العاده‌اي بهره‌مند بوده‌اند.

مسئلة اخلاق نيز از اين قانون مستثنا نيست و تا جايي كه تاريخ به ياد دارد دين و آموزه‌هاي آن بوده‌اند كه اصول و هنجارهاي اخلاقي را به انسان‌ها آموزش داده و از آنها خواسته‌اند به آن عمل كنند. در اين راه، تشويق و ترغيب از يك‌سو، و انذار و تحذير از سوي ديگر، آدمي را به سوي عمل به دستورات اخلاقي سوق داده است.

اين‌گونه تأثيرگذاري تا دورة رنسانس در تمام سرزمين‌ها كم و بيش حاكم بوده و در ممالك اسلامي تا هم اكنون نيز ادامه دارد، اما پس از دورة رنسانس به سبب اتفاقات خاصي كه متناسب با فرهنگ و تمدن غرب به وجود آمد، تأثير دين روز به روز كمتر شده و از حاكميت آن بر عرصه‌هاي مختلف زندگي بشر كاسته شده است.

اكنون يكي از سؤال‌ها در اين‌باره اين است كه آيا پديده‌اي كه در غرب اتفاق افتاده و سر تا پاي غربيان را متأثر ساخته است، در ميان ممالك اسلامي نيز رخ خواهد داد يا اينكه اين خطه از عالمِ انسانيت، سرشت و سرنوشتي ديگر دارد؟ ادعاي طرف‌داران سكولاريسم اين است كه اين اتفاق در اينجا هم رخ خواهد داد و چاره‌اي جز آن نيست.

به بيان ديگر، روش معمول اين عده، بيان تحولات صورت گرفته در غرب مسيحي و استنباط حكمي فراگير براي همة جوامع بشري است. اما آنچه در اين ميان از روي عمد يا به غفلت، ناديده گرفته مي‌شود تفاوت‌هايي است كه در فرهنگ ديني و بومي مناطق مختلف دنيا وجود دارد.

شكي نيست كه تحولات سكولاريستي در شئون مختلف زندگي بشر غربي، از جمله اخلاق، پديد آمده، اما سؤال اين است كه آيا همان زمينه‌ها و پيش‌درآمدهايي كه در غرب بوده و اسباب پيدايش اين رخداد را فراهم كرده است در ساير كشورها نيز وجود دارند؟ راه پاسخ‌گويي به اين سؤال، واكاوي دوباره اتفاقات روي داده در غرب و قضاوت بدون پيش‌داوري دربارة آنهاست.

در خصوص پيشينه اين موضوع و تحقيقاتي كه دربارة آن شده است، نكته‌هاي مهم و متعددي وجود دارد كه در اين مختصر به برخي از آنها اشاره مي‌شود. موضوع رابطه دين و ارزش‌ها از جمله موضوعاتي است كه انديشمندان از ديرباز به آن توجه داشته و عده‌اي درصدد اثبات استقلال آن دو بوده و گروهي وابستگي اخلاق به دين و دسته‌اي نيز وابستگي دين به اخلاق را مدعي شده‌اند. در حقيقت، اين موضوع از جمله موضوعاتي است كه همة اطراف و جوانب آن طرف‌دار داشته است.[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22) متدينان اغلب مدعي وابستگي اخلاق به دين بوده و براي اثبات موضع خود، استدلال‌هايي نيز اقامه كرده‌اند.[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22) در مقابل، گروه قابل توجهي از فلاسفه، اين مسئله را انكار كرده و به گونه‌اي براي اخلاق، استقلال قائل شده‌اند.[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22) *كانت* نيز درصدد اثبات وابستگي دين به اخلاق بوده است.[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22)ديدگاه اخير در كتاب‌هاي كلامي ما نيز وجود داشته و دانشمندان كلام، از يك نظر، دين را وابسته به اخلاق دانسته‌اند. براي مثال، گفته‌اند حق‌شناسي كه صفتي اخلاقي است، انسان را به پرستش خالق و التزام به دستورات شريعت فرامي‌خواند، يا شكر منعم كه از صفات اخلاقي است، آدمي را به تلاش در راه كسب معرفت خدا وا مي‌دارد.[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22) اما ديدگاه مقبول در ميان متفكران ديني و فلاسفة اسلامي، قول به اتحاد و رابطه جزء و كلي بين اين دو است؛ به اين معنا كه اخلاق، جزء دين است و دين، مانند درختي است كه ريشة آن عقايد، تنة آن اخلاق، و شاخ و برگ و ميوه‌اش احكام است.[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22)

شايد بتوان *افلاطون* را اولين كسي دانست كه به صورت مكتوب در اين مورد سخن گفته است. او در محاوره مشهور اثيفرون از زبان *سقراط* مي‌پرسد: «آيا چون خدا به چيزي امر كرده است آن چيز خوب است يا چون آن چيز خوب است خدا به آن امر كرده است؟» اين سؤال را مي‌توان سرآغاز مسئله ديني يا سكولار بودن اخلاق دانست. پس از *افلاطون* همواره اين پرسش وجود داشته و هر انديشمندي كه دغدغة دين و اخلاق داشته به نوعي به آن پرداخته است.

در جهان اسلام نيز اين موضوع تحت عنوان نظريه حسن و قبح الهي مطرح شده و انظار مختلفي را برانگيخته است. اشاعره در ميان متكلمان اسلامي با اتخاذ رويكرد الهي و شرعي بودن حسن و قبح، اخلاق را مطلقاً وابسته به دين پنداشته و در مقابل معتزله و شيعه آن را ذاتي و عقلي دانسته‌اند.

از آن زمان تاكنون فيلسوفان علم اخلاق، با تلاشي مضاعف، در حال بررسي رابطه دين و اخلاق بوده و هر كدام متناسب با گرايشي كه در جهان‌بيني خود داشته، موضعي را اتخاذ كرده‌اند. در اين ميان، عدة قابل توجهي از فلاسفه معتقد شده‌اند كه اخلاق هيچ‌گونه وابستگي به دين ندارد و به اين ترتيب، استقلال آن را از دين ادعا كرده‌اند. ادعاي استقلال اخلاق از دين، در حقيقت، همان گرايش سكولاريستي در اخلاق است.

از ميان مسائل مختلفي كه به موضوع كلي فوق مربوط مي‌شود و آنچه اين مقاله درصدد بررسي آن است، بررسي سه موضوع دين، اخلاق و سكولاريسم و نسبتي است كه مي‌توان بين اين سه موضوع در نظر گرفت. از طرفي دغدغة اصلي اين مقاله، بررسي اخلاق ديني و اخلاق سكولار است، از اين‌رو در پايان بررسي‌هاي مفهوم‌شناختي به تفاوت اين دو رويكرد در اخلاق اشاره كرده و ويژگي‌هاي هر يك از آنها يادآوري خواهد شد.

**سكولار**

با توجه به مطالب فراواني كه در كتاب‌هاي مختلف آمده است، از توضيح در اين‌باره خودداري كرده و خوانندگان را به منابع مربوطه ارجاع مي‌دهيم.[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22) در اينجا به همين اندازه بسنده مي‌شود كه امروزه سكولار، به كسي يا چيزي گفته مي‌شود كه ابتنا و علقه‌اي به امور معنوي و مذهبي نداشته و همه نيازمندي‌هاي خود را از علوم تجربي، عالم ماده و عقل خودبنياد تأمين مي‌كند.

**سكولاريسم****[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22)**

سكولاريسم «Secularism» كه برگرفته از لفظ سكولار «Secular» است، در معاني و حيطه‌هاي مختلفي كاربرد دارد[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22) و همين امر موجب شده است كه تعريف دقيق و جامعي نداشته باشد. شايد بتوان گفت سكولاريسم عبارت از گرايشي است كه مروّج حذف يا بي‌اعتنايي و به حاشيه راندن نقش دين در ساحت‌هاي مختلف حيات انساني است. سكولاريسم در اين معنا يكي از ويژگي‌هاي تمدني دوره‌هاي جديد بوده و از مؤلفه‌هاي مدرنيته غربي است.[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)طرف‌داران ايدئولوژي سكولاريسم، آگاهانه و با ارادة خود، سعي دارند همه اشكالِ اعتقاد به امور ماوراي طبيعي را طرد نموده و از اصول غيرديني و بلكه ضدديني، به عنوان مبناي اخلاق شخصي و سازمان اجتماعي حمايت كنند.[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22) به اعتقاد برخي از سكولارها انسان نه تنها مي‌تواند مستقل از دين، شئون زندگي اين جهاني خود را تدبير كند، بلكه بر مبناي ملاحظات فلسفي بايد دست به چنين كاري بزند.[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22)

از نكته‌هاي جالب توجه در تعريف اين واژه، نظريه اخلاقي دانستن آن است. سكولاريسم در فرهنگ بيست جلدي ***آكسفورد***، نظريه‌اي اخلاقي قلمداد شده و در تعريف آن گفته شده است: سكولاريسم نظريه‌اي است دربارة اينكه اخلاق صرفاً بايد بر اموري مبتني باشد كه با سعادت انسان در حيات دنيوي مرتبط بوده و در اين‌باره، همة ملاحظات اعتقادي، همچون اعتقاد به خدا و جهان آخرت كنار گذاشته شود.[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22) به عبارت ديگر، سكولاريسم فلسفه‌اي دربارة زندگي[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22) است و نه نظريه‌اي معرفت‌شناختي و هستي‌شناختي دربارة حقايق عالم.

**رابطة سكولاريسم با دين**

سكولاريسم دست‌كم در مرحله ادعا، مخالفتي با اعتقادات ديني و حتي عمل به گزاره‌هاي ديني ندارد، بلكه فقط خواستار آن است كه دين به عنوان معياري جداگانه در مقابل عقلِ خودبنياد و تجربه علمي، در تأمين سعادت دنيوي بشر دخالت نكند. بنابراين، باورها و بايد و نبايدهاي ديني، اگر از كانال عقل و تجربة انساني عبور كرده و تأييد شد، مي‌توانند به عنوان يكي از ابزارهاي كارآمد، مورد توجه و حتي استفاده سكولاريسم قرار داشته باشند.

اغلب كساني كه طرف‌دار حاكميت سكولاريسم در عرصه‌هاي مختلف حيات انساني هستند مخالف گرايش به دين و حتي مخالف اعمال ديني نيستند. بنابراين، نبايد بين ادعاي سكولاريسم و آنچه در واقع اتفاق افتاده است، خلط كرد. به عبارت ديگر، گرچه سكولاريسم هم در وادي نظر و هم در وادي عمل، به تقابل با دين مي‌انجامد، اما در مرحلة ادعا، ضد دين و ضد باورهاي ديني نيست و در عين حال، علاقه‌اي نيز به آن ندارد. با مراجعه به آثار مختلفي كه توسط نظريه‌پردازان سكولاريسم نوشته شده است، تعريف‌هاي ديگري نيز از اين رابطه ديده مي‌شود. به طور كلي سه ديدگاه عمده در اين خصوص وجود دارد:

**ديدگاه اول: قرائت حداقلي از سكولاريسم**

بر اساس اين ديدگاه، سكولاريسم نظريه‌اي است كه درصدد محدود كردن نقش دين و منحصر ساختن آن در حوزة رفتارهاي فردي انسان بوده و خواستار عدم دخالت دين در عرصه‌هاي اجتماعي و به اصطلاح، خواستار نفي دين از عرصه قدرت و حكومت است.[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22) بر اساس آنچه از بررسي مفهوم سكولاريسم برمي‌آيد، اين ديدگاه مطابقت چنداني با حقيقت سكولاريسم ندارد، زيرا نظرية سكولاريسم به آنچه در اين ديدگاه مطرح شده، محدود نبوده است و همه عرصه‌هاي مربوط به حيات انساني را شامل مي‌شود.

با بررسي نظريه‌هاي مشابه سكولاريسم، مشاهده مي‌شود كه تفكيك دين از دولت و نفي مرجعيت آن در ادارة حيات اجتماعي، مضمون نظريه لائيسيسم بوده و با سكولاريسم متفاوت است و اين لائيسيسم است كه مدعي تفكيك دين (آن هم در صبغه كليسايي‌اش) از دولت، و نفي دخالت آن در عرصه سياست است.[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22)

**ديدگاه دوم: قرائت حداكثري از سكولاريسم**

در اين ديدگاه، سكولاريسم مساوي با الحاد است. طبق اين ديدگاه هرگونه رفتار يا باوري كه رنگ و بوي مذهبي داشته و نشاني از اعتقادات ديني در آن ديده شود، مردود شمرده شده و كنار گذاشته مي‌شود. گاهي اين‌گونه تعبير مي‌شود كه سكولاريسم با نوعي الحاد و آتئيسم[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22) و حداقل با نوعي آگنوستيسيسم[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22)همراه است. اين ديدگاه نيز در بسياري از موارد با ادعاي حقيقي سكولاريسم يكي نيست. تعداد قابل توجهي از كساني كه طرف‌دار اين نظريه و درصدد تئوريزه كردن آن بوده، چنين ديدگاهي ندارند و تقيد به باورهاي ديني و انجام رفتارهاي مذهبي را به گونه‌اي كه منافاتي با مرجعيت عقل خودبنياد و تجربه علمي نداشته باشد، منكر نيستند.[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22) براي مثال، *عادل ضاهر* مي‌گويد: مفروضاتي كه مبناي قوانين قرار مي‌گيرند به لحاظ نظري ممكن است ما را به قوانيني هدايت كنند كه با بنيادهاي شريعت اسلامي سازگار باشند، اما اين مفروضات، بيرون از حوزة دين هستند. منطقاً ممكن است حكومتي سكولار بوده و دين، مرجع نهايي تصميم‌گيري در آن نباشد، اما در عين حال، قوانينش منطبق با شريعت ديني باشند؛ يعني مصلحت‌هاي عقلاني، حكومت را به سويي سوق دهد كه به وضع قوانيني بر اساس شريعت منجر شود. خلاصه آنكه از نظر *عادل ضاهر* وصف بنيادين سكولاريسم و هسته معنايي آن، اتكا و تقيد به اعطاي اولويت به عقل است، هرچند اين اولويت‌بخشي در نهايت به هم‌رأيي با دين بينجامد.[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

**ديدگاه سوم: قرائت ميانه از سكولاريسم**

طبق اين قرائت، سكولاريسم اصولاً و حداقل در مرحلة ادعا ضديتي با دين ندارد. آنچه مهم است نفي معيار دوگانه و نفي مرجعيت ديني است. باورها و رفتارهاي ديني تا جايي كه تضادي با مرجعيت عقل سكولار نداشته و طبق آن باشند از نظر سكولاريسم پذيرفته شده و حتي در برخي مواقع توصيه مي‌شوند.[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22)

**رابطة سكولاريسم با ايدئولوژي‌هاي عصر مدرن**

يكي از نكته‌هايي كه در تبيين مفهوم سكولاريسم قابل توجه است، نگاه كلاني است كه در اين نظريه وجود دارد. سكولاريسم را نبايد با ايسم‌هاي مشابهي كه امروزه در ادبيات فلسفي و اجتماعي دنيا مطرح‌اند يكي گرفت. سكولاريسم، نظرية كلاني دربارة اخلاق و سعادت بشري است، اما دستورالعمل ويژه‌اي درباره آن نيست. به اصطلاح، سكولاريسم ايدئولوژي مشخصي همانند ساير ايدئولوژي‌هاي رايج نيست، در عين حال با همة آنها نسبتي دارد. در يك نگاه كلي اگر بخواهيم نسبت سكولاريسم را با ايدئولوژي‌هاي ديگر، همانند ليبراليسم، كمونيسم و ساير ايسم‌هاي رايج بسنجيم بايد گفته شود كه سكولاريسم چهارچوب معرفتي كلي و در عين حال الزامي است كه در عمل مي‌تواند با همه اين مكاتب، جمع شود.

**اخلاق**

اخلاق، واژه‌اي عربي و جمع خَلق يا خُلق است. در لغت به معناي سرشت و طبيعت و همچنين روش و سلوك آمده است. واژة اخلاق وقتي از خَلق گرفته شود، نظر به طبيعت و آفرينش ظاهري انسان است و هنگامي كه از خُلق گرفته شود ناظر به طبيعت و طينت باطني اوست. لفظ اخلاق به تنهايي به يكي از دو طرف خوبي و بدي يا زيبايي و زشتي، انصراف ندارد، و نسبت به همة آنها اعم است، از اين‌رو، براي نشان دادن هر كدام از اين مفاهيم، اين لفظ را بايد به صورت صفت و موصوف به كار برد، همانند اخلاق خوب و اخلاق بد يا اخلاق زيبا و اخلاق زشت.[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22)

مفهوم اخلاق در علوم ناظر به آن، كاربردهاي متفاوتي دارد. چند مورد از كاربردهاي اين مفهوم از اين قرار است: صفات راسخ نفساني، صفات نفساني، فضايل نفساني، نهاد اخلاقي زندگي،[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22) نظام رفتاري حاكم بر افراد يك گروه، علم اخلاق و فلسفة اخلاق. از ميان اين معاني مختلف، معنايي كه مورد توجه ماست معنايي است كه همه رفتارهاي اختياري و صفات اكتسابي را شامل مي‌شود. انتخاب اين معنا به اين دليل است كه هيچ رفتار و صفتي، در صورت اختياري‌بودن، خارج از حوزة داوري‌هاي ارزشي و اخلاقي نيست، از اين‌رو، همه عرصه‌هاي زندگي، اعم از اقتصاد، سياست، تعليم و تربيت، فرهنگ، حقوق و مانند آن را شامل مي‌شود. تنها به يك نكته بايد توجه كرد و آن حيثيت خاص مورد گفت‌وگو در اين رفتارهاست. اين حيثيت عبارت است از تأثير اين رفتارها در سعادت بشر كه هدف غايي اخلاق محسوب مي‌شود.

**اخلاقِ سكولار**

با توجه به تعريفي كه از «اخلاق» و «سكولاريسم» ارائه شد، مي‌توان اخلاقِ سكولار را تعريف كرد. البته با عنايت به تنوع تعريف‌هايي كه ديگران از اين موضوع ارائه داده‌اند، بهتر است ابتدا به تعريف ايشان پرداخته و چند نمونه از آنها بررسي شود.

برخي اخلاقِ سكولار را اين‌گونه تعريف كرده‌اند: گرايشي است كه طرف‌دار و مروّجِ حذف يا بي‌اعتنايي و به حاشيه راندن نقش دين در ساحت اخلاق است.[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22)*رونالد م. گرين*، آن را راهي براي قانونمند ساختنِ رفتار افراد در جوامع مي‌پندارد. وي معتقد است كه اخلاق، عكس‌العملي است در برابر مشكل همكاري در ميان افراد يا گروه‌هاي رقيب، و هدفش فرونشاندن نزاع‌هايي است كه ممكن است در ظروف اجتماعي رخ دهد.[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22)

چنان‌كه ديده مي‌شود *گرين* در تعريف خود، اخلاق را به طور مطلق آورده و ممكن است گمان شود كه چنين تعريفي، اخلاقِ ديني را نيز شامل مي‌شود، اما با توجه به صدر و ذيل كلام ايشان معلوم مي‌شود، اين تعريف ناظر به اخلاقِ سكولار است. وي معتقد است تقنين‌هاي اخلاقي، اگر چه گاهي به اعتقادات مشترك و عمومي، دربارة امور فوق طبيعي يا مقدس (يعني دين) متوسل مي‌شوند، لكن اين نكته براي توجيه اخلاقيات ضرورت ندارد، چه آنكه اخلاق مي‌تواند به عقل يا ملاحظات مربوط به سعادت و رفاه بشر نيز تكيه داشته باشد.[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22)

با توجه به اين گمان، براي آنكه خلطي بين تعريف مطلق اخلاق و اخلاقِ سكولار صورت نگيرد، مي‌توان قيد توجيه‌پذيري بر اساس عقل يا ملاحظات مربوط به سعادت و رفاه بشر را به تعريف ايشان اضافه كرد. در اين صورت، تعريف *گرين* از اخلاقِ سكولار چنين خواهد بود: اخلاقِ سكولار راهي است براي قانونمند ساختن رفتار افراد و عكس‌العملي است در برابر مشكل همكاري ميان افراد يا گروه‌هاي رقيب، و هدفش فرو نشاندن نزاع‌هايي است كه ممكن است در ظروف اجتماعي رخ دهد، مبتني بر عقل يا ملاحظات مربوط به سعادت و رفاه دنيوي بشر.

در تعريف‌هايي كه گفته شد، دو عنصر مشترك وجود دارد:

1. عدم ابتناي اصول و قواعد اخلاقي بر دين؛

2. اصل قرار دادن حيات دنيوي و رفاه اجتماعي.

تعريف‌هاي فوق كمابيش شبيه هم بوده و از يك آبشخور فكري تغذيه شده و قابل تحمل مي‌نمايند. اما وقتي به تعريف كساني، از جمله *ماكياولي* مي‌رسيم، خواهيم ديد كه وي بدون پرده‌پوشي، مراد خود را از اخلاقِ سكولار به گونه‌اي بيان مي‌كند كه كمتر كسي بدان معتقد است يا دست‌كم كمتر كسي جرأت اظهار آن را دارد. مي‌توان گفت تعريف *ماكياولي* افراطي‌ترين تعريفي است كه از اين موضوع ارائه شده است. از نظر او قواعد اخلاقي، قواعدي فني درباره وسايل نيل به تحصيل و حفظ قدرت‌اند، علاوه بر اين، در اين اخلاق، اين قواعد بر اين فرض استوار شده‌اند كه همة انسان‌ها به گونه‌اي فاسد هستند. بنابراين، هرگاه خلف وعده و نقض عهد را به مصلحت خود ديديم بايد چنين كنيم، زيرا فرض بر اين است كه همه آدميان پليد هستند و آنهايي كه هم‌پيمان تواَند در صورتي كه منافعشان اقتضا كند آن را زير پا خواهند گذاشت.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22) همچنين او معتقد است در اين اخلاق، فرد را هيچ قيد و بند اجتماعي، محدود و مقيّد نمي‌كند. غايات خود فرد (نه فقط غايات قدرت، بلكه همچنين غايات جلال و شهرت) براي او تنها معيار عمل است.[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22)

برخي براي اينكه اخلاقِ سكولار را تعريف كنند سعي كرده‌اند با تعريف اخلاقِ مقابل آن، يعني اخلاقِ ديني، مفهوم اخلاقِ سكولار را روشن سازند. آنها معتقدند كه پيروان هر ديني، براي سخن عده‌اي خاص حجيّت و قداست قائل‌اند، و آرا و تعاليم و احكام آنها را فوق سؤال دانسته و بي‌چون و چرا مي‌‌پذيرند. اگر كسي معتقد باشد كه براي دانستن غايت زندگي و راه رسيدن به آن، بايد به سخنان اين افراد ـ كه معمولاً در متون خاصي به نام متون مقدس گرد آمده است، مراجعه كرد، در آن صورت چنين كسي به اخلاقِ ديني قائل شده است و اگر كسي قائل باشد كه براي فهم غايت زندگي و رسيدن به آن نبايد به متون مقدس مراجعه كرد چنين كسي به اخلاقِ سكولار معتقد گرديده است.[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22) به نظر مي‌‌رسد اين تعريف با تعريف‌هايي كه پيش از اين گفته شد، تفاوت چنداني ندارد. تنها تفاوت آن اين است كه تعريف‌هاي قبلي حالت ايجابي داشت و اين تعريف، سلبي است.

شايد مناسب‌ترين تعريف براي اخلاقِ سكولار و به عبارتي سكولاريسم در اخلاق اين باشد كه بگوييم: اخلاق سكولار گرايشي است مربوط به چگونگي صفات، رفتارها و هنجارهاي حاكم بر آنها، مبتني بر ديدگاه غيرديني يا ضد مرجعيت ديني كه خواستار دخالت انحصاري و مطلق عقلِ خودبنياد و علم در تنظيم امور زندگاني بوده، و سعادت دنيوي و رفاه اجتماعي بشر، تنها غايت مطلوب آن است.

**ويژگي‌هاي اخلاقِ سكولار**

براي آنكه تصوير روشن‌تري از اخلاقِ سكولار به دست بيايد و همچنين وجوه تمايز آن از اخلاقِ ديني بهتر فهميده شود، به بازشناسي عناصري كه اين دو گرايش اخلاقي را از هم متمايز مي‌گردانند، پرداخته مي‌شود. مشخصه‌هاي اخلاق سكولار را در چند مورد مي‌توان خلاصه كرد:

**1. نفي دخالت دين در تنظيم اصول و قواعد اخلاقي**

همان‌گونه كه در تعريف اخلاقِ سكولار گفته شد، يكي از عناصر اصلي اخلاقِ سكولار، غيرديني بودن آن است. به تعبير برخي از نويسندگان، در اخلاقِ سكولار مرجعيت هرگونه متن يا شخص ديني، مردود اعلام شده و هيچ اصل مسلم و ثابت ديني، در تنظيم اخلاق پذيرفته نمي‌شود. در حقيقت، اخلاق سكولاريستي بر عناصري از اخلاق طبيعت‌گرايانه محض كه ارتباطي با دين وحياني يا گرايش‌هاي ماوراي طبيعي ندارند، پي‌ريزي شده است.[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22) در اخلاقِ سكولار پس از نفي دخالت دين، امور ديگري، همچون علم و عقل خودبنياد جانشين آن مي‌شوند. اين خود شخص است كه ارزش‌ها را مي‌آفريند. براي مثال،*نيچه* معتقد است كه فرمانروايان و سروران، خود تعيين‌كنندة ارزش‌ها هستند و نيازي نمي‌بينند كه ديگران، اعم از متوليان ديني يا غير آن، آنها را تأييد كنند. به اعتقاد يك انسان والاتبار هرچه به زيان اوست، بالذات زيان‌بار و ضد ارزش است و هرچه به نفعش باشد، ارزشمند مي‌باشد.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22) اما در اخلاقِ ديني، نه تنها در مسائل جزئيِ اخلاقي از دين كمك گرفته مي‌شود، بلكه به اعتقاد يك طرف‌دار اخلاقِ ديني بدون داشتن اعتقادات صحيح ديني، منطقاً نمي‌توان اخلاق صحيحي پايه‌گذاري كرد.

**2. تفاوت در غايات**

غايت اخلاقِ سكولار سعادت دنيوي بشر و رفاه اجتماعي اوست، در حالي كه اخلاقِ ديني، علاوه بر توجه به سعادت دنيوي، آخرت را نيز در نظر گرفته و اصالت را به آن مي‌دهد.

**3. محافظه كاري**

بنا بر اخلاقِ سكولار، وضع قواعد و دستورات اخلاقي براي آن است كه راه ارضاي هر چه بيشتر، براي بيشترين خواست‌ها به انسان‌ها آموزش داده شود. از نظر سكولاريست‌ها به تحول اساسي در روحيات و نفسانيات انسان‌ها نيازي نيست، بلكه حفظ همين روحيات و رعايت مقتضيات نفس، هدف نهايي اخلاق است، در حالي كه بر اساس اخلاقِ ديني، وضع موجود، مطلوب نهايي نيست و كوشش زيادي در جهت حفظ آن صورت نمي‌گيرد، مگر آنكه وضع موجود، براي به دست آوردن وضع آرماني لازم باشد، در اين صورت، به وضع موجود، به ميزان لازم بها داده مي‌شود. هدف اخلاق ديني حفظ و تقويت فضايل پيشين و به وجود آوردن فضايلي جديد در انسان است، به گونه‌اي كه آنها را به موجوداتي برتر و متعالي مبدل سازد.[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22)

**4. عدم محدوديت در بهره مندي از دنيا و لذّات دنيوي**

در اخلاقِ سكولار آزادي كمترين قيد را دارد و سعي مي‌شود حداكثر آزادي براي افراد فراهم شود. تنها قيدي كه به طور طبيعي باقي مي‌ماند، عدم سلب آزادي ديگران است، اما روشن است كه چنين قيدي مبناي منطقي نداشته و پذيرفتني نيست.

براي نمونه، آزادي جنسي از جمله مواردي است كه بدون هيچ قيد و شرطي، در جوامع سكولار وجود دارد. اين آزادي به حدي است كه حتي تا روابط دو جنس موافق، پيش رفته و در برخي از كشورهاي غربي رسميت قانوني يافته است. اين در حالي است كه در اخلاقِ ديني، براي حفظ و اشاعه عفّت عمومي، محدوديت‌هاي ويژه‌اي براي آن وضع شده و عمل بر خلاف آنها، به شدت غيراخلاقي تلقّي مي‌شود.[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22)

**5. قلب مفاهيم اخلاقي**

اخلاقِ سكولار با طرح فوايد و لذات افعال و كشف رابطة آنها به گونه عقلي و تجربي، اخلاق را عاري و فارغ از انديشه خدا كرده است. و بر همين مبنا جرم را چيزي چون بيماري، و مجرم را شخصي بيمار، مجازات را عملي تأديبي و درماني دانسته، و ديگر از بدي و خوبي فاعل، و پليدي و پاكي فعل دم نمي‌زند.[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22)

**6. جابجايي فضيلت‌ها و رذيلت‌ها**

يكي از نويسندگان در مورد جابجايي ارزش‌هاي اخلاقي با امور ضدارزشي چنين گفته است: آنچه روزگاري در اخلاقِ ديني رذيلت محسوب مي‌شد، در دوران مدرن، فضيلت به حساب آمده و جاي خود را با آن عوض مي‌كند. بر جوانب مذموم وجود انساني و ابعاد قبيح اخلاقي او مهر صحت و رسميّت زده مي‌شود، چرا كه خودخواهي و سودجويي و خودنمايي و لاف‌زني و اسراف كه همه مورد طعن عالمان اخلاقِ ديني است، خدمت مهمي به تعديل و تعادل معيشت جمعي مي‌كنند. اگر سيّئات فردي حذف شوند و همگان راه زهد و قناعت را در پيش گيرند، نظام زندگي مختل خواهد شد و رشتة معيشت جمعي گسيخته خواهد گشت. سودجويان و زيادت‌طلبان و آزمندان و خوشگذران‌ها هستند كه بازار تجارت را پررونق مي‌دارند، و جاه‌طلبان و قدرت‌جويانند كه به دنبال رياست و سياست مي‌دوند، و لاف‌زنان و خودنمايان و نام‌جويانند كه مدرسه و كتابخانه را رونق مي‌دهند و دانش خود را به رخ ديگران مي‌كشند و نام خود را بر كتب و مقالات مي‌گذارند، و دنيادوستان‌اند كه دنيا را آباد مي‌كنند و اگر روزي جهان، از اين اغراض و اميال پست و مذموم تهي شود، مرگ و خفتگي، معيشت جمعي را در كام سرد خود خواهد كشيد. خلاصه آنكه در جهان امروز، عقل تابع نفس شده و بيرون به جاي درون نشسته و رذيلت‌ها همنشين فضيلت‌ها شده‌اند.[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22)

جابجايي ارزش‌ها را مي‌توان در موارد ذيل شماره كرد: ارزش‌مداري با فايده‌گرايي، نوع‌دوستي با خودخواهي، حق جويي با مصلحت‌انديشي، عاقبت‌انديشي با دم غنيمت‌شماري، تعالي‌خواهي با لذت‌جويي، سعادت‌طلبي با عافيت‌طلبي، طلب رضايت خداوند با مطالبه خرسندي دنيوي، عدالت‌خواهي با منفعت‌طلبي، تعبّد و تقيّد ديني با كاهلي و سبك سري، تعصّب و غيرت ديني با تساهل و تسامح بي‌حد و حصر.[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22)

از جمله كساني كه در قلب ماهيت ارزش‌ها نقش اساسي داشته و با صراحت هرچه تمام‌تر آن را اعلام كرده است، *نيچه* مي‌باشد. او معتقد است فضايلي كه در اخلاقِ ديني مطرح‌اند، همانند افتادگي، رضا و تسليم، عدل، رحم و محبّت، اخلاق منحط و زن صفت‌اند و نام آن را اخلاق بردگان مي‌گذارد و اخلاق خود را كه شامل قوّت، شجاعت، ارادة معطوف به قدرت، غرور، سرسختي و استقامت و خشونت است، اخلاق اشرافي و مردانه و اخلاق سروران و فرمانروايان مي‌نامد.[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22)از نظر وي كساني كه نيرو و قدرت زيادتر دارند صاحب حق‌اند و به سبب شجاعت و جسارت و قدرتي كه دارند، حق دارند بر ديگران تسلط داشته باشند.[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22)همچنين به اعتقاد وي قوي‌ترين و عالي‌ترين ميل، ميل به زيستن نيست، بلكه ميل به مبارزه و ارادة معطوف به قدرت، اراده آفريننده و مبدع است.[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22)

به اعتقاد او ارادة معطوف به قدرت است كه نيروي محرك همة ارزش‌گذاري‌هاست؛ نيرويي كه تعبيرهاي آدمي را از جهان به چشم‌انداز او وابسته مي‌كند و فرضيه‌هاي بزرگ فلسفي را پديد مي‌آورد.[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22) *نيچه* معتقد است كه به هيچ روي تساوي در بين مردم نيست؛ بعضي از انسان‌ها براي فرماندهي و آقايي و حكومتِ بر خلايق خلق شده‌اند و بعضي ديگر، از آن‌رو، خلق شده‌اند كه آلت و وسيله‌اي در چنگ اقويا باشند. او با اين مقدمات، انتظار ظهور ابرمردي را مي‌كشد كه براي فرماندهي و رهبري شايستگي داشته باشد. به همين دليل است كه برخي *نيچه* را رهبر فكري نازيسم و هيتلريسم مي‌دانند.[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22)

**7. تفاوت نگاه به مسئلة نيّت در عمل اخلاقي**

در اخلاقِ ديني، نيّت يكي از عناصر مهم فعل اخلاقي است. به عبارت ديگر، براي اخلاقي‌بودن يك فعل، حسن فعلي كافي نيست، بلكه حسن فاعلي هم لازم است. اگر فعلي براي رضاي خدا و قرب الهي صورت پذيرد ارزشمند، و در غير اين صورت، ارزش اخلاقي ندارد، اگرچه همين فعل، اثر وضعي خود را خواهد گذاشت و لوازم حقوقي بر آن مترتب خواهد شد. اما در اخلاقِ سكولار، رويكرد انديشمندان به اين مسئله، متفاوت است. بسياري از معتقدان اخلاقِ سكولار، مسئلة نيّت و نقش آن را در عمل اخلاقي، چندان مهم تلقّي نمي‌كنند. اين امر موجب مي‌شود كه حقوق با اخلاق چندان تفاوتي نداشته و تنها تفاوت در روش يا منشأ وضع و اعتبار آن دو باشد.[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22)

**8. تفاوت اصول و ارزش‌هاي اخلاقي**

يكي از نكته‌هاي جالب توجه در بررسي تطبيقي اخلاقِ ديني، تشابه آنها در تعليمات و دستورالعمل‌هاي اساسي اخلاق است. تقبيح قتل، جرح، اغفال، شكستنِ قسم شرعي و مانند آن، و از طرف ديگر، تحسينِ احسان به نيازمندان، نيكي به همسايه، گشاده‌دستي، صبر و مانند آن، مواردي است كه در اديان الهي كاملاً مشترك است،[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22) اما در اخلاق سكولار به دليل نسبيت‌گرايي حاكم بر آن، اين تشابه منطقاً ممكن نبوده و عملاً وجود ندارد.

**9. محق بودن انسان در مقابل مكلف بودن**

در اخلاقِ سكولار، به جز چند مكتب محدود، تكليفي براي انسان اثبات نمي‌شود. آنچه كه هست حق است. در اين نگره، همة آحاد و جوامع انساني، طلبكاراني هستند كه در پي كسي مي‌گردند تا حقوق خود را از وي بستانند.[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22) برخي در اين زمينه گفته‌اند:

در جهان جديد، سخن گفتن از «حقوق بشر» دل‌پسند و مطلوب مي‌افتد، چراكه ما در دوراني زندگي مي‌كنيم كه انسان‌ها بيش از آنكه طالب فهم و تشخيص تكاليف خود باشند، طالب درك و كشف حقوق خود هستند.[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22) يا انسان جديد براي خود حق بندگي قائل است. توجه كنيد كه مي‌گوييم «حق بندگي» نه «تكليف بندگي»، اما از سوي ديگر، انسان جديد براي هيچ كسي حق خدايي‌كردن قائل نيست.[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)

**10. شخصي و نسبي شدن ارزش‌ها**

يكي از ويژگي‌هاي اخلاق سكولار نسبي شدن ارزش‌هاي اخلاقي بر اساس بسياري از گرايش‌هاي آن است. كساني كه مدعي نسبي‌بودن ارزش‌ها هستند راه‌هاي متعددي براي اثبات نظر خود پيموده‌اند. يكي از ادلّة قائلان اخلاقِ سكولار اين است كه، چون همه چيز در جهان متغيّر است، بنابراين، اصول اخلاقي حاكم بر آن هم بايد متغيّر باشند، از طرفي اخلاقِ ديني چون اصول ثابتي دارد، بايد كنار گذاشته شده و اخلاقِ سكولار كه اخلاقي نسبي و غير ثابت است، جانشين آن شود. همين امر يكي از خصوصيات اصلي اخلاقِ سكولار است. اخلاق سكولار چون نسبي است، يا به شكاكيّت اخلاقي[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn48%22%20%5Co%20%22) مي‌انجامد يا به پوچ‌انگاري اخلاقي و يا به قراردادانگاري اخلاقي[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22) منتهي مي‌شود.

شكاكيّت اخلاقي، اصل خوبي و بدي را مي‌پذيرد و قبول دارد كه برخي از افعال خوب، و برخي ديگر واقعاً بد هستند، اما مسئله اين است كه ما توانايي تشخيص آنها را نداريم. در عوض، پوچ‌انگاري اخلاقي، اصل خوبي و بدي و اينكه برخي افعال و صفات خوب، و برخي ديگر بد باشند را انكار مي‌كند. از نظر پوچ‌انگاري اخلاقي، خوبي و بدي دو صفتي نيستند كه در جهان خارج مصداق داشته باشند. ديدگاه قراردادانگاري نيز خوبي و بدي و خوب و بد را قراردادي مي‌داند و از اين‌رو، اصول و قواعد اخلاقي و هنجارهاي آن را تابع قرارداد دانسته و معتقد است كه اين اصول و هنجارها مي‌توانند در زمان‌هاي مختلف، مكان‌هاي مختلف و موقعيت‌هاي مختلف، متفاوت باشند.

**11. تكثّرگرايي اخلاقي**

تكثرگرايي اخلاقي از لوازم غيرواقع‌گرايي است. چنان‌كه مي‌دانيم مكاتب اخلاقي در يك تقسيم‌بندي به مكاتب واقع‌گرا و غيرواقع‌گرا تقسيم مي‌شوند. غيرواقع‌گرايان معتقدند ارزش‌هاي اخلاقي واقعيت نداشته و هيچ جمله اخلاقي قابليّت صدق و كذب واقعي را ندارد، از اين‌رو، طبق اين نظريه، دو جمله به ظاهر متناقضِ اخلاقي قابل قبول‌اند. از باب نمونه، دو جمله «راست‌گويي خوب است» و «راست‌گويي خوب نيست» هر دو به يك اندازه قابل قبول هستند و به همين دليل از ميان مكاتب مختلف هيچ يك بر ديگري برتري نداشته و همه به يك اندازه قابل قبول خواهند بود. مقبول دانستن مكاتب اخلاقي مختلف، همان كثرت‌گرايي اخلاقي است.[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22)

كثرت‌گرايي اخلاقي اگرچه از لوازم غيرواقع‌گرايي است و سكولاريسم، اعم از واقع‌گرايي و غيرواقع‌گرايي در اخلاق است، اما با توجه به آنكه اخلاق ديني ثبات داشته و منافي با كثرت‌گرايي است، لاجرم آن را بايد از خصوصيات اخلاق سكولار يا دست‌كم از خصوصيات برخي از گرايش‌هاي اخلاق سكولار شمرد.

بر خلاف اخلاق سكولار، در اخلاق ديني اصول قواعد اخلاقي، ثبات و اطلاق دارند. اين ثبات از تأثير واقعي رفتارهاي اختياري انسان بر هدف اخلاق كه همان سعادت حقيقي است، ناشي مي‌شود. البته در احكام فرعي و جزئي تا حدودي نسبيت و كثرت حاكم است، اما اين كثرت ربطي به غيرواقع‌گرايي ندارد و اتفاقاً به دليل واقع­گرايي اخلاق ديني، چنين كثرتي حاكم مي‌شود. براي مثال، راست‌گويي در برخي مواقع، درست و در برخي مواقع، نادرست است. كثرت در اين‌گونه موارد به سبب تفاوت قيود و شرايطي است كه باعث تغيير موضوع شده و ناگزير حكم را تغيير مي‌دهد.

**12. تقدس زدايي****[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22) از آموزه‌هاي اخلاقي**

همان‌گونه كه در تعريف اخلاق سكولار گفته شد، از نظر سكولاريست‌ها هدف اخلاق فرونشاندن نزاع‌هايي است كه ممكن است در ميان انسان‌ها به وقوع پيوسته و سعادت دنيوي و رفاه مادي او را با اختلال روبه‌رو سازند. اين هدف چنان‌كه از صدر و ذيل آن پيداست، اصلاً صبغة معنوي و قدسي نداشته و سرتاسر آن ناظر به حيات مادي انسان است. از طرفي، اخلاق سكولار عقلاني است؛ يعني در تنظيم اصول و قواعد آن، حساب‌گري عقل ابزاري به شدت مراعات مي‌شود. به قول *ماكس وبر* عقلانيت در سكولاريسم از نظر به كارگيري ابزار، عقلاني است، اما از نظر اهداف، ممكن است غيرعقلاني باشد.[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn52%22%20%5Co%20%22)

بر خلاف اخلاق سكولار، در اخلاق ديني، هم تقدس وجود دارد و هم عقلانيت متافيزيكي و غايت‌گرايي الهي حاكم است. اصلاً مي‌توان گفت اخلاق ديني بدون معنويت و تقدس معنا ندارد. امر قدسي و دلبستگي و وابستگي به آن، از اركان اخلاق ديني به شمار مي‌روند، به همين دليل، مفهوم عشق نيز فقط در اخلاق ديني معنا پيدا كرده و ايثار در راه اهداف مقدس تنها در چنين اخلاقي مطرح مي‌شود.

اينكه تقدس‌زدايي و عقلاني‌شدن در كنار هم آورده شدند به اين دليل است كه با نفي تقدس از اخلاق، چاره‌اي جز حساب‌گري و محاسبه‌پذيري معطوف به دنيا وجود ندارد، زيرا تنظيم رفتارهاي اختياري براي به دست آوردن بيشترين سود و بيشترين لذت دنيوي، جز با به كارگيري عقل امكان‌پذير نيست.

**13. ادعاي جهان‌شمولي اخلاقِ سكولار**

يكي از ويژگي‌هايي كه به فرايند سكولاريزاسيون نسبت داده شده و اخلاقِ سكولار را نيز شامل مي‌شود، مسئله جهان‌شمولي آن است. بر اساس اين ويژگي، سكولاريزاسيون به مثابة فرايند اجتناب‌ناپذيري فرض شده است كه دير يا زود و به محض حصول شرايط آن، در تمامي جوامع بشري به وقوع خواهد پيوست و هيچ مفرّي از اين سرنوشت مقدّر وجود ندارد. قائلان اين نظريه معتقدند كه حتي تفاوت‌هاي موجود در شرايط اجتماعي و نوعيّت اديانِ رايج در جوامع مختلف، مانع از وقوع آن نخواهد شد. در ديدگاه ايشان مقاومت‌هاي آگاهانه و اراديِ صورت گرفته در برابر اين فرآيند نيز، بيهوده و بي‌ثمر خواهد بود و اين مقاومت‌ها تنها ممكن است اندكي از سرعت آن كاسته و تا حدودي صورتش را تغيير دهند، اما به هر حال، تمامي اين تلاش‌ها و ثمرة آنها «در درون» اين فرايند خواهد بود و نه «در بيرون» آن.[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn53%22%20%5Co%20%22)

*لخنر*[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn54%22%20%5Co%20%22) از جمله كساني است كه چنين ديدگاهي ارائه كرده است. به اعتقاد او در حالي كه بنيادگرايي و احياگريِ ديني، به شدّت محلي و موقعيتي هستند، فرايند عرفي‌شدن خصلتي جهاني و فراگير دارد. از نظر او رشد جريانات بنيادگرايانه در جوامع سكولاريزه شده يا در حال سكولاريزه شدن، واكنشي طبيعي است و نبايد آنها را زياد جدي تلقّي كرد.[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn55%22%20%5Co%20%22)

*دان كيوپيت*[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn56%22%20%5Co%20%22) (م1934) نويسندة كتاب ***درياي ايمان*** نيز همين اعتقاد را دارد. او معتقد است به رغم خوش‌بيني مسلمانان به دين، و اينكه دچار سرنوشت مسيحيان نخواهند شد، و جمعي حتي مدعي‌اند مي‌توان علوم اسلامي، بريّ از جريان نهفتة شك‌گرايي كه لازمه علم غربي است به وجود آورد، فرايند تدريجي سكولاريزاسيون، سرنوشت محتوم تمام جوامع بشري است. وي مي‌گويد: داستان ما ممكن است محلي باشد، ولي درس اخلاقي آن كلي است. و سپس ادامه مي‌دهد: اتفاقاً مسيحيت از آنجا كه فرصت زيادي براي دريافت و تا اندازه‌اي تطبيق خود با رويدادها داشته است، در مقايسه با ساير فرهنگ‌ها مزيّت زيادي داشته است، حال آنكه فرايند تجدّد براي ديگر فرهنگ‌ها، چون در زمانِ بسيار محدودتري به وجود آمده است، آثارش به مراتب ناگهاني‌تر، پيچيده‌تر و دردناك‌تر خواهد بود.[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn57%22%20%5Co%20%22)

اما اين، همة ديدگاه‌ها نيست. در مقابلِ *لخنر* و *دان كيوپيت*، افراد ديگري نيز وجود دارند كه ديدگاه مخالف دارند. اين اشخاص غالباً شامل افرادي هستند كه با شرايط اجتماعي غيرغربي و اديان غيرمسيحي آشنايي بيشتري داشته‌اند. از جملة اين افراد كه با نظرية جهان‌شمولي فرايند سكولاريزاسيون مخالف است،*گلنسر* مي‌باشد. او از جمله جامعه‌شناساني است كه به خوبي با سرزمين‌هاي شرقي اسلامي آشناست و همين شناخت به او كمك كرده است تا با يك نگاه مقايسه‌اي به تفاوت‌هاي اين دو بستر اجتماعي پي برده و از تعميم احكام مربوط به بستر غربي، به ساير جوامع اجتناب كند. به اعتقاد او هر دو مفهوم دين‌داري و سكولاريزاسيون، در واقعيت‌هاي تاريخي و تجربيات مشخص غربي ريشه دارند، از اين‌رو، نمي‌توان به راحتي آنها را به ساير جوامع غيرغربي تسرّي داد.[58](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn58%22%20%5Co%20%22)*برايان ترنر*[59](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn59%22%20%5Co%20%22) نيز همين ديدگاه را دارد. از نظر او نظريه‌پردازاني كه سكولاريزاسيون را پديده‌اي جهاني مي‌دانند، اشتباه فكر مي‌كنند يا دست‌كم در اين ديدگاه خود بسيار افراطي نظر مي‌دهند.[60](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn60%22%20%5Co%20%22) *ژان پل ويلم*[61](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn61%22%20%5Co%20%22) معتقد است تئوري سكولاريزاسيون، تئوري‌اي منطقه‌اي است كه مي‌تواند تا حدودي براي جوامع جهان غرب صحّت داشته باشد، ولي براي جوامع آسيايي، افريقايي، و امريكاي لاتين كاملاً نارسا و ناكافي است.[62](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_edn62%22%20%5Co%20%22) با توجه به آنچه گفته شد، معلوم مي‌شود اين تلقّي كه سكولاريزاسيون فرايندي جهان‌شمول است، توسط انديشمندان منصف و آگاه غربي نيز نقد شده است.

**نتيجه‌گيري**

نتيجة آنچه در اين مقاله گفته شد اين است كه سكولاريسم بر خلاف تصوّر مشهوري كه از آن وجود دارد، به عرصة سياست، اختصاص نداشته و تمام عرصه‌هاي عملي زندگي انسان را دربر مي‌گيرد، از اين‌رو، اخلاق سكولار نيز معنايي عام داشته و تمام حوزه‌هاي رفتاري انسان را دربر مي‌گيرد. به اين ترتيب، هرگونه رفتار اختياري كه از انسان سر مي‌زند، اعم از آنكه رفتاري سياسي، حقوقي، اقتصادي، فرهنگي و غير آن باشد، در حوزه اخلاق قرار گرفته و بر اين اساس كساني كه مروّج ديدگاه سكولاريستي در اخلاق هستند، داعيه‌دار ترويج آن در همة اين حوزه‌ها خواهند بود. حال اگر رويكرد سكولاريستي در حوزه اخلاق پذيرفته شود، ناگزير آثار اين رويكرد در همه عرصه‌هاي عملي زندگي انسان، خود را نشان خواهد داد. از سوي ديگر، اخلاق سكولار چون تقابل تامّي با اخلاق ديني دارد، نفوذ سكولاريسم در اين عرصه‌ها دين و آموزه‌ها و دستورات آن را به محاق خواهد فرستاد.

نكته ديگر آنكه گرچه همه طرف‌داران سكولاريسم مخالفت علني، نظري يا عملي با دين ندارند، اما به دليل ترويج سكولاريسم و تقابلي كه در ذات آن با دين نهفته است، اين طرف‌داري در نهايت به تقابل مي‌انجامد و نمي‌توان از يك‌سو، انديشه‌هاي سكولاريستي را ترويج داد و از سوي ديگر، دم از دين و دين‌داري زد. آري تنها به يك صورت مي‌توان سخن از دين گفت؛ صورتي كه خود دين نيز رنگ و بوي سكولار به خود گرفته و از هيبت يك دستورالعمل براي زندگي خارج شده و تنها ابزاري براي آرامش رواني و عبادت‌هاي شخصي در نظر گرفته شود.

و در نهايت اينكه توجه به ويژگي‌هاي اخلاق ديني و سكولاريستي نشان مي‌دهد كه اين دو اخلاق، دو طرز تلقّي متفاوت از اخلاق بوده و غيرقابل جمع مي‌باشند و پذيرش يكي به معناي نفي ديگري خواهد بود. توجه به اين نكته و همچنين اذعان به اينكه تبعيّت از اخلاق ديني لازمة دين‌داري است، ما را بر آن مي‌دارد تمام كوشش خود را در نقد اخلاق سكولار و نشان دادن ضعف‌هاي آن به خرج داده و آگاهي‌هاي لازم را براي جلوگيري از ترويج آن در سطوح مختلف جامعة اسلامي‌مان اشاعه دهيم.

**منابع**

آرون، ريمون، ***مراحل اساسي سير انديشه در جامعه‌شناسي***، ترجمة باقر پرهام، تهران علمي و فرهنگي، 1377.

بيات، عبدالرسول و ديگران، ***فرهنگ واژه‌ها***، قم، موسسة انديشه و فرهنگ ديني، 1381.

پارسونز، تالكوت، ***ساخت‌هاي منطقي «جامعه‌شناسي دين» ماكس وبر در عقلانيت و آزادي***، ترجمة اسدالله موقن، هرمس، تهران، 1379.

پل ويلم، ژان، ***جامعه‌شناسي اديان***، ترجمة عبدالرحيم گواهي، تهران، تبيان، 1377.

ترنر، برايان، ***ماكس وبر و اسلام***، ترجمة سعيد وصالي، تهران، مركز، 1379.

ج. پ. اِستون، ***نيچه***، ترجمة عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو، 1373.

حسن‌بن يوسف المطهر الحلي، ***نهج الحق و كشف الصدق***، دارالهجرة، قم، 1407 ق.

رحيم‌پور ازغدي، حسن، «عرف و مصلحت در ترازوي حكومت اسلامي»، ***كتاب نقد***، سال اول، شمارة اول.

رشاد، علي اكبر، ***دموكراسي قدسي***، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي، 1379.

رضوي، مسعود، ***طلوع ابرانسان***، تهران، نقش جهان، 1381.

ژكس***، فلسفة اخلاق*** (حكمت عملي)، ترجمة ابوالقاسم پورحسيني، تهران، اميركبير، 1355.

سبحاني، جعفر، ***عرفي شدن دين***، قم، موسسة امام صادق(ع)، 1384.

سروش، عبدالكريم، «معنا و مبناي سكولاريسم»، ***كيان***، ش 26، سال پنجم

السيوري، مقدادبن عبدالله الاسدي***، اللوامع الالهية في المباحث الكلامية***، تحقيق شده توسط سيدمحمد علي قاضي طباطبائي، تبريز، 1396ق.

شجاعي‌زند، علي‌رضا، ***عرفي شدن در تجربة مسيحي و اسلامي***، تهران، باز، 1381.

صادقي، هادي و حسن معلمي و محمود فتحعلي***،***«نسبت دين و اخلاق (اقتراح)»، ***قبسات***، ش 3، سال چهارم

ضاهر، عادل، ***الاسس الفلسفية العلمانية***، بيروت، دارالساقي، 1998.

***فرهنگ و دين***، برگزيدة مقالات دايرة المعارف دين، ويراستة ميرچا الياده، ترجمة هيئت مترجمان زير نظر بهاءالدين خرمشاهي، تهران، طرح نو، 1374.

فنايي، ابوالقاسم، ***دين در ترازوي اخلاق***، تهران، مؤسسة فرهنگي صراط، 1384.

كاپلستون، فردريك، ***تاريخ فلسفه***، داريوش آشوري، تهران، علمي و فرهنگي و سروش، 1382، ج 7.

ـــــ ، ***تاريخ فلسفه***، ترجمة اسماعيل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، علمي و فرهنگي و سروش، 1372، ج 6.

كيوپيت، دان، ***درياي ايمان***، ترجمة حسن كامشاد، تهران، طرح نو، 1376.

ماكياوللي، نيكولو***، شهريار***، ترجمة داريوش آشوري، تهران، كتاب پرواز، 1374.

مصباح يزدي، محمدتقي، «دين و اخلاق»، قبسات، شمارة 13

ـــــ ، ***فلسفة اخلاق***، تحقيق و نگارش احمدحسين شريفي، تهران، بين الملل،1380.

ـــــ ، ***نظرية حقوقي اسلام***، تحقيق و نگارش محمدمهدي نادري قمي قم، مؤسسة آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)، 1380.

ـــــ ، ***نظرية حقوقي اسلام***، نگارش غلام‌رضا متقي‌فر، قم، موسسة آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)،1380.

مصباح، مجتبي، ***بنياد اخلاق***، قم، مؤسسة آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)، 1383.

ملكيان، مصطفي، ***جزوة مسائل جديد كلامي، (تقابل اخلاقِ ديني و اخلاقِ سكولار)***، تهران، دانشگاه امام صادق(ع)، 1375، موجود در كتابخانة مؤسسة آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)، به شمارة 1237.

نقيب العطاس، محمد، ***اسلام و دنيوي گري***، ترجمة احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، 1374.

ويلهلم نيچه، فريدريش***، چنين گفت زرتشت***، ترجمة داريوش آشوري، تهران، آگاه، 1382.

ـــــ ، ***فراسوي نيك و بد***، ترجمة داريوش آشوري، تهران، خوارزمي، 1373.

هاسپرز، جان***، فلسفة دين***، ترجمة گروه ترجمة مركز مطالعات و تحقيقات اسلامي، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزة علمية قم، بي‌تا.

هميلتون، ملكم، ***جامعه‌شناسي دين***، ترجمة محسن ثلاثي، تهران، تبيان، 1377.

New Catholic Encyclopedia, by the Catholic University of America, Washington, D.C., 1981.

Oxford Advanced Laerner,s Dictionary, Iran, 1377.

The Encyclopedia Americana, 1963.

The Encyclopedia Britannica, 1971.

***The Oxford English Dictionary***, Oxfored, at the Clarendon Press, 1961, v. IX, p. 365.

[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22) استاديار فلسفه مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره) Sarbakhshi50@Yahoo.com

**دريافت**: 15/3/1390 ـ **پذيرش**: 7/8/1390

[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). تالکوت پارسونز، ***ساخت‌هاي منطقي «جامعه شناسي دين» ماکس وبر در عقلانيت و آزادي***، ترجمة اسدالله موقن، ص39.

[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدتقي مصباح، ***فلسفه اخلاق***، تحقيق و نگارش احمدحسين شريفي، فصل نهم.

[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدتقي مصباح، «دين و اخلاق»، ***قبسات***، ش 13، ص 37.

[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). *نيچه* را مي‌توان يکي از بزرگ‌ترين مدعيان اين موضوع قلمداد کرد. ر.ک: فردريك كاپلستون، ***تاريخ فلسفه***، ترجمة داريوش آشوري، ج 7، ص 393ـ395؛ نيز ر.ک: جان هاسپرز، ***فلسفة دين***، ص80.

[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22). در حقيقت، کانت که همة براهين عقل نظري را از اثبات وجود خدا ناتوان مي‌ديد، بر آن شد که وجود خداوند را بر اساس عقل عملي و قوانين اخلاقي مبتني بر آن اثبات نمايد. ر.ک: فردريك كاپلستون، ***تاريخ فلسفه***، ترجمة اسماعيل سعادت ص 348ـ349؛ نيز ابوالقاسم فنائي، ***دين در ترازوي اخلاق***، ص131ـ162.

[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). به عنوان مثال ر.ک: مقدادبن عبدالله الاسدي السيوري، ***اللوامع الالهية في المباحث الکلامية***، ص8ـ11؛ حسن‌بن يوسف المطهر الحلي، ***نهج الحق و کشف الصدق***، ص51.

[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). محمدتقي مصباح، «دين و اخلاق»، ***قبسات***، ش 13، ص 37.

[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي‌رضا شجاعي‌زند، ***عرفي‌شدن در تجربه مسيحي و اسلامي***، ص 55 و 56؛ نيز ر.ك: ***فرهنگ و دين***، ترجمة هيئت مترجمان، ص 124؛ نيز: در***فرهنگ بيست جلدي آکسفورد***به همين معنا اشاره شده است.

See: ***The Oxford English Dictionary***, v. IX, p. 365.

[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). در ***فرهنگ آکسفورد***اين واژه چنين تعريف شده است:

The belief that laws, education, etc should be based on facts, science, etc rather than religion. يعني: اعتقاد به اينکه قوانين، آموزش و پرورش و ساير امور اجتماعي بيش از آنکه مبتني بر مذهب باشند بايد بر امور واقعي (مادي)، علمي (تجربي) و ساير مباني غير­ديني بنا شوند.

See: ***Oxford Advanced Learner,s Dictionary***, p. 1062.

[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي‌رضا شجاعي‌زند، ***عرفي شدن در تجربة مسيحي و اسلامي***، ص 125.

[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عبدالرسول بيات و ديگران، ***فرهنگ واژه‌ها***، ص 328.

[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ***فرهنگ و دين***، ترجمة هيئت مترجمان، ص 126؛ نيز ر.ک:

New Catholic Encyclopedia, by the Catholic University of America, Washington, D.C., V. 13, p. 36.

[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عادل ضاهر، ***الاسس الفلسفية للعلمانية***، ص6.

[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). See: ***The Oxford English Dictionary***, v. IX, p. 366.

[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). Philosophy of life, see: ***New Catholic Eencyclopedia***, V. 13, P. 36 and The ***Encyclopedia Britannica***, V.2, p. 668.

[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). منابع و نويسندگان ذيل را مي‌توان از کساني برشمرد که چنين برداشتي از سکولاريسم دارند: جعفر سبحاني، ***عرفي‌شدن دين***، ص41ـ43؛ عبدالکريم سروش، ***معنا و مبناي سکولاريسم***، ص6 و ص8، ستون دوم.

[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). *ويلم* به عنوان يکي از جامعه‌شناساني که به بررسي مسئلة سکولاريسم پرداخته، معتقد است لائيسيسم اصطلاحي است که براي فرانسه زبانان آشناست، در حالي که سکولاريسم و سکولاريزاسيون براي انگليسي زبانان بيشتر مورد توجه بوده است. اين مسئله ناشي از آن است که مسئلة جدائي دين و دولت در فرانسه، به عنوان يک مسئلة حاد مطرح شد و لائيسيسم راه حلي در جهت رفع اين مشکل بود در حالي که انگليسي زبانان با چنين مشکلي مواجه نبودند. ر.ک: ژان پل ويلم، ***جامعه‌شناسي اديان***، ترجمة عبدالرحيم گواهي، ص141. در ***دايرة المعارف***بريتانيکا نيز به اين امر اشاره شده است.

see: ***The Encyclopedia Britannica***, v. 2, p. 62.

[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). Atheism.

[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). Agnoticism.

[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). نظريه‌پردازان و نويسندگان سدة نوزدهم هم چون *مارکس* و *فرويد* اغلب چنين ديدگاهي دارند. به اعتقاد ايشان با مسلط‌شدن علم بر شيوة تفکر جامعة معاصر، دين ناپديد خواهد شد. ر.ک: ملکم هميلتون، ***جامعه‌شناسي دين***، محسن ثلاثي، ص287، نيز ر.ک: محمد نقيب العطاس، ***اسلام و دنيوي‌گري***، ترجمة احمد آرام، ص15ـ17.

[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). عادل ضاهر، ***الاسس الفلسفية للعلمانية***، ص 60ـ61.

[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). به نظر مي‌رسد عادل ضاهر در کتاب معروف خود ***الاسس الفلسفية العلمانية***در صدد ارائة چنين ديدگاهي است. ر.ک: عادل ضاهر همان، ص60ـ61.

[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدتقي مصباح، ***فلسفة اخلاق***، ص13ـ17.

[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). اين معنا اصطلاح خاصي است که از طرف برخي اخلاق‌پژوهان غرب مطرح شده است. در اين معنا، اخلاق به عنوان يکي از نهادهاي زندگي بشري شمرده شده و در مقابل ساير نهادها و هم عرض با آنها همچون: هنر، علم، حقوق، دين و ... قرار دارد. اين معنا توسط *اسقف باتلر* (1692ـ1752) عالم اخلاق و فيلسوف انگليسي مطرح شده و بين برخي از فيلسوفان غربي رايج گرديده است.

[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عبدالرسول بيات و ديگران، همان، ص 328.

[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ***فرهنگ و دين***، برگزيدة مقالات دايرةالمعارف دين، ص5.

[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ص 6.

[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). ر.ک: نيكولو ماكياوللي، ***شهريار***، ترجمة داريوش آشوري، ص 129ـ132.

[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ص 153ـ154.

[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). ر.ک: مصطفي ملکيان، ***جزوة مسائل جديد کلامي***، موجود در کتابخانة مؤسسة آموزشي و پژوهشي امام خمينيŠ، به شمارة 1237، ص2ـ3.

[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). See: ***New Catholic Encyclopedia***, by the Catholic University of America, Washington, D.C., v. 13, p. 36.

[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). ر.ک: فريدريش ويلهلم نيچه، ***فراسوي نيک و بد***، ترجمة داريوش آشوري، ص 257.

[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). ر.ک: هادي صادقي، «نسبت دين و اخلاق (اقتراح)»، ***قبسات***، ش 13، ص 4ـ5.

[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). ر.ک: يوسف القرضاوي، ***الاسلام و العلمانية وجهاً لوجه***، ص114ـ116.

[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عبدالکريم سروش، «معنا و مبناي سکولاريسم»، ***کيان***، ش 26، ص 12ـ13.

[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان.

[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عليرضا شجاعي‌زند، همان، ص 119ـ121.

[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). ر.کفريدريش ويلهلم نيچه، ***فراسوي نيك و بد***، ترجمة داريوش آشوري، ص 256ـ260.

[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). ر.ک: مسعود رضوي، ***طلوع ابرانسان***، ص 152.

[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). ر.ک: فريدريش ويلهلم نيچه، ***چنين گفت زرتشت***، ترجمة داريوش آشوري، ص172.

[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). ر.ك: ج. پ. اِستون، ***نيچه***، ترجمة عزت الله فولادوند، ص 125.

[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). ر.ک: مسعود رضوي، همان، ص 129ـ131؛ نيز ر.ک: ، ژکس، فلسفة اخلاق، ترجمة ابوالقاسم پورحسيني، ص 112ـ114.

[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدتقي مصباح، ***نظرية حقوقي اسلام***، ص 62ـ63.

[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ***فرهنگ و دين***، ص 25ـ26.

[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). ر.ک: محمدتقي مصباح، ***نظرية حقوقي اسلام***، ج 1، ص 290 ـ 302؛ علي اکبررشاد، ***دموکراسي قدسي***، ص 42ـ43.

[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). ر.ک: عبدالکريم سروش، «معنا و مبناي سكولاريسم»، ***کيان***، ش 26، ص9.

[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). ر.ک: همان، ص 10.

[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). Scepticism

[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). Conventionalism

[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). ر.ک: مجتبي مصباح، ***بنياد اخلاق***، ص 36.

[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). Desacralization

[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref52%22%20%5Co%20%22). ر.ک: ريمون آرون، ***مراحل اساسي سير انديشه در جامعه‌شناسي***، ترجمة باقر پرهام، ص 574؛ نيز ر.ک: حسن رحيم‌پورازغدي، «عرف و مصلحت در ترازوي حکومت اسلامي»، ***کتاب نقد***، ش 1، ص 105.

[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref53%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي‌رضا شجاعي‌زند، همان، ص 155ـ156.

[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref54%22%20%5Co%20%22). Frank J. Lechner.

[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref55%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي‌رضا شجاعي‌زند، همان، ص 155ـ156.

[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref56%22%20%5Co%20%22). Don Cupit

[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref57%22%20%5Co%20%22). ر.ک: دان کيوپيت، ***درياي ايمان***، ترجمة حسن کامشاد، ص 11ـ12.

[58](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref58%22%20%5Co%20%22). ر.ک: علي‌رضا شجاعي‌زند، همان، ، ص 157ـ158.

[59](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref59%22%20%5Co%20%22). Turner Bryans

[60](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref60%22%20%5Co%20%22). ر.ک: برايان ترنر، ***ماکس وبر و اسلام***، ترجمة سعيد وصالي، ص 274.

[61](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref61%22%20%5Co%20%22). Jean-Paul Willaime

[62](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/84%22%20%5Cl%20%22_ednref62%22%20%5Co%20%22). ژان پل ويلم، ***جامعه‌شناسي اديان***، ص 134ـ139.